برایم خاطرات این فضا مهم است چرا که مثلاً در سال‌های ۶۰ سن کمتری داشتم و هر آنچه به یاد دارم از دوران کودکی‌ام است. اگر متن به شکلی باشد که تماشاگر را خسته نکند و ارتباط کافی برقرار شود و معنا و مفهوم را هم برساند مسلماً قبول خواهم کرد که پروژه را کار کنم.

تهیه کنندگی این کار چالش خاصی به همراه داشت؟

همکاری با گروه حرفه‌ای باعث می‌شود که شما خیلی راحت‌تر بتوانید کار را انجام دهید. هر چند که یک سری سختی‌های خاص خودش را دارد چرا که گروه حرفه‌ای هست و شما باید همه چیز را روی روال جلو ببرید اما قشنگی‌های خاص خودش را هم دارد. در کل تهیه کنندگی تئاتر چالش‌های زیادی دارد اما من در تهیه این اثر چالش خاصی نداشتم و همه چیز خیلی روی روال و عالی پیش رفت که قطعاً تاثیر کار کردن با یک گروه حرفه‌ای بود.

به عنوان یک تهیه کننده تئاتر با توجه به اینکه نمایش «دور» از اقبال خوب مخاطب برخوردار بوده فکر می‌کنید که تهیه کننده‌ها باید به دنبال راه‌های درآمدزایی دیگری باشند و برای بازگشت سرمایه نگرانی داشته باشند یا خیر؟

کسی که تهیه کنندگی تئاتر انجام می‌دهد باید به این کار عشق و علاقه داشته باشد چرا که بازگشت سرمایه‌ای در آن وجود ندارد. کار باید خیلی شرایط خاصی را تجربه کند که بتواند در وجه حداقلی بازگشت سرمایه داشته باشد و اگر بخواهیم دنبال درآمدزایی باشیم و بیزینسی به آن فکر کنیم خیر به نظرم این کار در تئاتر در حال حاضر با این شرایط شدنی نیست. در حق تئاتر اجحاف شده و یتیم مانده است چرا که هیچ ارگان، نهاد یا اسپانسری این بخش را بر عهده نمی‌گیرد و با تئاتر همکاری نمی‌کنند. به عنوان مثال من برای اینکه یک تابلوی تبلیغ از شهرداری بگیرم تا بتوانم کارم را تبلیغ کنم روزها و به شکل‌های مختلف نامه‌نگاری می‌کنم و در آخر هم به نتیجه نمی‌رسم. اگر تهیه کنندگان از تئاتر حمایت نکنند مطمئن باشید که تئاتر زمین می‌خورد و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد. تا جایی که بتوانم و خداوند یاری کند فعلاً پشت بچه‌های تئاتر هستم تا ببینیم که شرایط برای‌مان چگونه خواهد شد.

وحید نفر:
باید آداب کار کمدی را بلد بود

از شکلگیری متن بگویید.

این متن در حد یک ایده یک خطی بود که به صورت کارگاهی در سال ۹۴ با همکاری بازیگران روی آن شروع به کار کردیم و در جشنواره هم شرکت کرد و جایزه گرفت. از سال ۹۴ به بعد تا امروز درگیرش بودیم و به هر بهانه‌ای شکل نمی‌گرفت که دور هم جمع شویم، ابتدا کرونا بود و بعد داستان‌های دیگری که به ما فرصت نمی‌داد تا اجرای خوبی از این اثر روی صحنه ببریم. ما اتودهای کارگاهی می‌زدیم و فضا را چند بار عوض کردیم چون به خاطر بخش پایانی‌اش خیلی مشکل داشتیم و در نهایت شکل‌گیری‌اش به گونه‌ای شد که بالاخره به سرانجام درستی رسید و امسال توانستیم به اجرا برسانیم.

بدون شک نمایشنامه قدرتمند است اما سیستمی که شما در کارگردانی چیده‌اید و تعاملات بازیگران با هم توجه زیادی جلب می‌کند. گروه در یک کار کمدی تراژیک چگونه باید موقعیت‌های کمدی را خلق کند که هم اثر به سمت لودگی نرود و هم درام آن حفظ شود؟

بله کاملا درست می‌گویید تمام تلاش ما این بود که نه شوخی سخیفی داشته باشیم و نه لودگی در آن باشد و همه چیز بر اساس تم کار به روی انسان‌های دهه ۶۰ شکل گرفت. در تمرینات‌مان آزمون و خطای بسیاری کردیم تا به این نقطه برسیم و بیشتر انرژی‌مان را روی همین آزمون و خطاها گذاشتیم. خوشبختانه در این اثر بازیگران توانمندی با من همکاری کردند که از قدرت بداهه‌پردازی و توان حضور صحنه‌ای بالایی برخوردار بودند و این دست مرا بسیار باز می‌گذاشت. ما در بازیگری سه دسته بازیگر کلاه سبزها، کلاه سفیدها و کلاه زردها را داریم. در این میان کلاه سبزها بازیگرانی هستند که همواره ایده دارند و به متن فکر می‌کنند و این دست شما را به عنوان کارگردان باز می‌گذارد به همین علت در چنین فضای به ظاهر ساده‌ای شما کار بسیار سختی دارید برای اینکه باید بتوانید با میزان سن‌های محدود تماشاگرتان را از نظر بصری سیراب کنید. به خاطر همین در طول تمرین‌ها ما بسیار روی این موضوعات تاکید داشتیم و فکر می‌کنم تا حدود زیادی هم توانستیم در این عرصه موفق باشیم.

در طول نمایش شوخی‌هایی می‌بینیم که به ویژگی‌های قومیتی یا زبانی که ما در کشور داریم اشاره دارد ولی در عین حال آزاردهنده و یا تمسخر برانگیز نبودند. چگونه از این مرز باریک عبور کردید؟

حقیقتاً خیلی سخت بود. کمدی به نظر من جدی‌ترین نوع درام در زمان اجرا است. باید آن لبه تیغ را بشناسید و روی آن کار کرده باشید حتی راجع به آن تحقیق کرده باشید. اینگونه نباشد که جاهایی مستاصل شده و بخواهیم با لودگری یا شوخی‌های سخیف پرش کنیم. این مستلزم این است که شما آدابش را بلد باشید. ما این آداب را بسیار تمرین کردیم و با بچه‌ها که فکر می‌کنم اکثراً بالای ۲۰ سال سابقه کار دارند زبان یکدیگر را می‌فهمیدیم و وقتی که روی صحنه رفتیم کاملاً به هم اعتماد کردیم و این اعتماد باعث شد که این اتفاق بیفتد.

پایان‌بندی اثر از ابتدا قابل حدس است دوست دارم بدانم برای شما به عنوان کارگردان عنصر غافلگیری در پایان اثر اهمیتی داشت؟

از آنجایی که اصل این اثر بر اساس یک موقعیت تعریف می‌شود و از نظر من پرداخت به آن موقعیت و چگونگی و چون و چرایی آن و بیرون کشیدنش به شکلی که لحظه‌ای جا نماند، بسیار اهمیت داشت. پایان‌بندی این اثر می‌توانست به شکل‌های مختلفی باشد می‌توانست پیام اخلاقی به دنبال داشته یا آموزنده باشد من اصلاً دنبال این نبودم و پایان را بر عهده خود تماشاگر گذاشتم. نه آن پایان باز معروف بلکه پایانی که تماشاگر تصمیم بگیرد راجع به این انسان‌ها قضاوت کند این برایم مهم بود.

شما در زمینه طراحی صحنه و لباس محدودیت داشتید و ترجیح دادید که بیشتر با نور ولی باز هم به شکل ساده موقعیت‌ها و لحظه‌های نمایشی را تفکیک کنید. با توجه به اینکه کارگردانان جوان تئاتر ما هم مسلماً در ابتدای راه با محدودیت‌های زیادی در تولید اثر مواجه خواهند بود چه توصیه‌ای به آنها در راستای کمتر کردن تاثیر این محدودیت‌ها دارید؟

قطعاً مشاوره طراحی صحنه بسیار به کار آنها خواهد آمد. تحقیق و دیدن آثار روز دنیا با این شیوه که تئاتر بی چیز باشند و تاکید بر روی خود بازیگر. من از روزی که تئاتر را یاد گرفتم روی بازیگر تاکید می‌کنم سخن معروفی است که می‌گویند اگر سه چیز را از تئاتر بگیرید تئاتر دیگر وجود نخواهد داشت صحنه، تماشاگر و بازیگر. در نهایت بالاخره باید یک عنصر توانمندی داشته باشید که به نداشته‌های شما بچربد. اگر آن را تقویت کنید نداشته‌های‌تان کمتر به چشم خواهد آمد یا حداقل‌هایتان درست در خدمت کار قرار می‌گیرد. بله ما اینجا امکانات نور را داریم پس باید با نور آشنا باشیم و یک مشاور در زمینه نور داشته باشیم چرا که خود نور یا موسیقی میزانسن هستند و اگر بتوانیم از این‌ها درست استفاده کنیم می‌توانند خیلی از کمبودهای ما را برطرف کنند.

سخن پایانی

شاید هر تماشاگری در ابتدای مواجه با این اثر فکر کند که این کار سفارشی است. ولی این کار از طرف هیچ ارگانی حمایت نشده و حتی بابت صحنه هم از ما پول گرفته شده است و اگر آقای مداحی و دوستی و رفاقت همکارانم در این نمایش نبود این اتفاقی که امروز به روی صحنه است و حس خوبی که فکر می‌کنم حتی خود شما به عنوان تماشاگر در این لحظه دارید رخ نمی‌داد.

هادی عطایی:
مخاطبان خستگی را از تن‌مان بیرون می‌برند

از چگونگی انتخاب شدن خودتان برای این نقش بگویید.

حقیقتاً نمی‌دانم این خوب است یا بد ولی دوستان لطف دارند هر زمان که موقعیت کار کمدی پیش می‌آید یا احساس می‌کنند که یک بازیگری بار کمدی بر دوشش است به من پیشنهاد می‌دهند. من این نمایش را چندین سال پیش با آقای وحید نفر و دوستان بهروز پناهنده، علی باروتی و محسن زرآبادی شروع کردم و تا امروز هم همین گونه مانده بود که این یکی از معضلات امروز تئاتر ماست. ما بعضاً محصولی را تولید می‌کنیم که سال‌ها در خانه مانده و خاک خورده است. گاهی اوقات کارها زمان خود را از دست می‌دهند و دیگر مناسب اجرا شدن برای چند سال بعد خود نیستند. در مورد این کاراکتر با آقای نفر صحبت کردیم و ایشان هم خیلی لطف کردند و دست ما را در طول تمرینات باز گذاشتند. ما می‌توانستیم کم و زیاد کنیم، کنسه و پیشنهاد بدهیم و ماحصلش شد آنچه که روی صحنه می‌بینید که امیدوارم مورد پسند بوده باشد.

بار اصلی کمدی داستان به روی کاراکتری است که شما بازی می‌کنید و از سویی شما باید با لهجه خاصی صحبت کنید و همیشه مرزی را نگه دارید که هم کمدی کار حفظ شود هم به کسی در این میان بر نخورد و به سمتی نرود که به استهزا یا شوخی قومیتی کشیده شود از این مرز باریک بگویید.

یک جمله است که فکر می‌کنم خیلی درست است. موقعیت کمدی یا یک اتفاق کمدی و طنز موقعی درست جواب می‌گیرد که خیلی جدی اتفاق بیفتد. وقتی خود بازیگر آن نقش و موقعیت را جدی ایفا کند به نظرم همه چیز درست پیش می‌رود اما اگر بخواهد فقط کمی نمکش را زیاد کند به قول خودمان توی ذوق خواهد زد خیلی هم سخت است و من و محسن به خصوص در موقعیت‌های طنزی که به شکل پاس‌کاری باید انجام شود خیلی مراقب هستیم که حدود را رعایت کنیم. هر چند که خود من هم آذری هستم ولی متاسفانه سرزمین عجیبی داریم و با شغل‌ها نمی‌توان خیلی شوخی کرد یا با قومیت‌ها نمی‌توان موقعیت طنز ایجاد کرد. عملاً زمانی که آرتیست می‌خواهد کاری کند دست بسته است. تنها مردمانی که من دیده‌ام با این قضیه خیلی راحت کنار آمده‌اند مردمان مازندران بودند. یک سالی که من وقتی سریال پایتخت پخش می‌شد شمال بودم مردم در بازار ماهی یکدیگر را صدا می‌کردند و با ذوق به تماشای سریال می‌نشستند. خوب است همه ما کمی ظرفیت‌های‌مان را به همین شکل بالا ببریم. چرا که ما قرار نیست قومیت را به سخره بگیریم بلکه یک انسان یک کاراکتر نمایشی می‌تواند آذری، لر، کرد یا بلوچ باشد. ما می‌توانیم بسیاری از فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های‌مان را از همین طریق نشان بدهیم. همانطور که در سریال پایتخت بسیاری از خرده فرهنگ‌های مردم مازندران به کل مردم کشور نشان داده شد. در واقع می‌خواهم بگویم اگر این اتفاق درست پیش برود و شورش در نیاید به نظرم خیلی هم سازنده است. ما سرزمینی داریم که فقط یک منطقه یعنی شمالش تشکیل شده از سه قومیت است و بقیه مناطقش هم بر همین منوال و این جذابیت بسیار بالایی دارد چرا که این کشور به اندازه یک قاره فرهنگ‌های مختلف را در خود جای داده است.

از تاثیر کارگردان و آزادگذاری بازیگر برای خلق در عین حال کنترل به موقع و هدایتش در راستای شکل‌گیری اثر بگویید.

من فکر می‌کنم که مهمترین کار کارگردان در واقع نشان دادن خط اصلی و محوری داستان است. وقتی بازیگر خط اصلی داستان را پیدا کند سعی می‌کند حول همان محور پیش برود و بعد از آن مهم‌ترین نکته هرس کاری است. وحید این اجازه را به ما می‌داد که هر چیزی می‌خواهیم بگوییم و انجام دهیم حتی اگر بدانیم قابل اجرا نیست و بعد از میان آنها انتخاب و هرس کاری می‌کرد و در واقع هدایتگر و هادی ما بود و در نهایت او و کارگردان است که تصمیم می‌گیرند چه کاری انجام بشود و چه اتفاقی روی صحنه بیفتد. نکته مهم دیگر این است که بازیگر همین مسئله را فیکس کند و این دو در کنار هم کار را نجات می‌دهد مخاطبان هم چه مخاطبان تئاتری و چه مخاطب عام لطف داشتند و در مورد اثر نظرشان را در بسیاری جاها مانند تیوال گفته‌اند این نمایش نوعی از کمدی به دور از شوخی‌های قومیتی، جنسی و لودگی است که یک موقعیت کمدی را پیش می‌برد و این توصیف مخاطبان به نوعی خستگی را از تن من و کل گروه بیرون می‌آورد.

مثلاً بسیاری از کارگردانان جوان دوست دارند که با شما و یا بازیگرانی حرفه‌ای مانند شما کار کنند دوست دارم بدانم که متر و معیار شما برای همکاری با یک کارگردان جوان چیست؟

من همیشه به بچه‌ها می‌گویم که تا وقتی شما را نشناخته‌اند شما فرصت تجربه کردن دارید وقتی شما را شناختند دیگر به این راحتی نخواهد بود و کارگردان و بازیگر به این راحتی نمی‌توانند تصمیم به تجربه کردن بگیرند چرا که مورد قضاوت قرار می‌گیرند. هر چند که معتقدم تا آخرین لحظه زندگی یک بازیگر، کارگردان، طراح صحنه و... می‌تواند تجربه و حتی اشتباه کند. چیزی که در کارگردان‌های جوان برای من مهم است شجاعت‌شان است. اما متاسفانه در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که حتی کارگرهای خارجی هم می‌دانند که روزانه چه اندازه باید دستمزد بگیرند اما هنوز حرفه ما به عنوان یک شغل تعریف نشده است و بیمه ما کارگری است که هیچ ایرادی ندارد و بازنشستگی ما مانند کارگران ساده است اما یک کارگر می‌تواند وارد کارخانه شود و پس از چند سال رشد کند و مدیر شود و پیشرفت کند ولی ما زمانی که بیمه می‌شویم تا روز بازنشستگی‌مان با همان پایه حقوق اولیه هستیم. شغل ما به رسمیت شناخته نشده و هیچگونه حمایت مادی و معنوی دریافت نمی‌کنیم و هر چقدر بیشتر پیش می‌رود دولت تئاتر را بیش از پیش رها می‌کند. در سالن‌های دولتی حمایتی اتفاق نمی‌افتد ولی ۲۰ درصد مالیات گرفته می‌شود. مگر یک سالن تئاتر ۶۰ نفره با بلیط ۱۰۰ هزار تومان حتی اگر ۳۰ شب کاملا پر باشد چقدر می‌فروشد! من در بسیاری از مواقع دوست دارم با برخی جوان‌ها کار و تجربه کنم ولی واقعا نمی‌دانم در چنین حالتی خرج زندگی‌ام را باید از کجا تامین کنم.